

انقلاب اکتبر و  
تاکتیک  
کمونیست‌های روس

ی. استالین

انتشارات حزب کار ایران (توفان)  
بهمن ۱۳۸۵

# فهرست

- ۲ - وضعیت داخلی و خارجی انقلاب اکتبر
- ۵ - درباره‌ی دو خصوصیت انقلاب اکتبر  
یا اکتبر و تئوری انقلاب "پرماننت" ترتسکی
- ۲۰ - راجع به پاره‌ای از خصوصیات  
تاکتیک بلشویک‌ها در دوره‌ی تدارک اکتبر
- ۳۱ - انقلاب اکتبر به منزله‌ی  
آغاز و مقدمه‌ی انقلاب جهانی

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت. [www.toufan.org](http://www.toufan.org)

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران

# انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیزم‌های روس

## پیش‌گفتار کتاب "در راه اکتبر"

### ۱

## وضعیت داخلی و خارجی انقلاب اکتبر

سه کیفیت خارجی، کار انقلاب پرولتاریا را در گسستن زنجیر امپریالیسم و بالنتیجه واژگون ساختن حاکمیت بورژوازی در روسیه نسبتاً تسهیل نمود.

کیفیت اول آن که، انقلاب اکتبر در دوران مبارزه‌ی شدید بین دو دسته‌ی، عمده‌ی امپریالیستی یعنی انگلیس و فرانسه از یک طرف، آلمان و اتریش از طرف دیگر شروع شد، موقعی شروع شد که این دو دسته به مبارزه‌ی مرگبار میان خود مشغول بودند و نه وقت و نه وسیله‌ی آن را داشتند که جداً دقت خود را به مبارزه با انقلاب اکتبر معطوف دارند. این کیفیت برای انقلاب اکتبر اهمیت عظیمی داشت، زیرا به انقلاب مزبور امکان داد که از مصادمه‌ی شدید در میان امپریالیست‌ها استفاده نموده، نیرو و تشکیلات خود را مستحکم سازد.

کیفیت دوم آن که، انقلاب اکتبر در اثنای جنگ جهانی شروع شد، یعنی هنگامی که توده‌های زحمتکش از جنگ به ستوه آمده و تشنه‌ی صلح بودند، و تمام این واقعیات به حکم منطق، زحمتکشان را به سوی یگانه‌طریق خلاصی از جنگ یعنی به سوی انقلاب پرولتاریا می‌کشانید. این کیفیت برای انقلاب اکتبر دارای جدی‌ترین اهمیت‌ها بود، زیرا وسیله‌ی نیرومند صلح را در اختیار وی گذاشته و امکان توأم ساختن تحول شوروی و خاتمه‌ی جنگ منفور را آسان نمود و به همین مناسبت هم در بین کارگران غرب و هم در بین ملل ستمکش شرق نسبت به این انقلاب ایجاد علاقه و تمایل نمود.

کیفیت سوم آن که، جنبش کارگری مقتدری در اروپا وجود داشت و بحران انقلابی، که جنگ طولانی جهانی را در شرق و غرب آن را ایجاد کرد، در حال

رسیدن بود. این کیفیت برای انقلاب در روسیه اهمیت گرانبهایی داشت، زیرا این کیفیت در راه مبارزه علیه امپریالیسم جهانی در خارج از روسیه متحدین وفاداری برای وی تهیه نمود.

اما انقلاب اکتبر، صرف نظر از کیفیت خارجی، دارای یک سلسله شرایط مساعد داخلی هم بود که پیروزی وی را آسان کرد.

برجسته ترین آنها را باید شرایط زیرین شمرد:

نخست این که انقلاب اکتبر با فعال ترین وجهی از طرف اکثریت عظیم طبقه‌ی کارگر روسیه پشتیبانی می شد.

دوم این که دهقانان فقیر و اکثریت سربازان که تشنه‌ی صلح و زمین بودند از انقلاب اکتبر پشتیبانی قطعی می نمودند.

سوم این که انقلاب اکتبر در رأس خود نیروی رهبری کننده‌ای چون حزب آزموده‌ی بلشویک داشت، که نه تنها تجربه و انضباطی که سالیان دراز قوام یافته بود بلکه ارتباط‌های پر دامنه‌ی این حزب با توده‌های زحمتکش نیز آن را نیرومند می ساخت.

چهارم این که، انقلاب اکتبر در مقابل خود دشمنانی از قبیل بورژوازی کم و بیش ضعیف روسیه و طبقه‌ی ملاکین که از "عصیان‌های" دهقانان کاملاً روحیه‌ی خود را باخته بود و احزاب سازشکاری (حزب منشویک‌ها و اس.ارها)، که طی جنگ ورشکستگی آنان به حد کمال رسید، داشت که دفع آنان نسبتاً به آسانی ممکن بود.

پنجم این که، انقلاب اکتبر فضای پهناور کشور جوانی را در اختیار خود داشت که می توانست آزادانه در آن مانور کرده، بر حسب اقتضای وضع، عقب نشینی نماید، استراحت کند، نیروی خود را جمع و جور نماید و غیره.

ششم این که، انقلاب اکتبر در مبارزه‌ی خود با ضد انقلاب می توانست به داشتن مقدار کافی خواروبار و منابع سوخت و مواد خام در داخل کشور اطمینان داشته باشد.

گرد آمدن این کیفیات داخلی و خارجی، آن وضعیت مخصوص به خودی را ایجاد کرد که سهولت نسبی پیروزی انقلاب اکتبر را فراهم ساخت.

ولی البته از اینجا این طور بر نمی آید که انقلاب اکتبر از نظر وضعیات داخلی و خارجی دارای جهات نامساعدی نبوده است. مثلاً چه چیزی نامساعدتر از این که انقلاب اکتبر تا درجه‌ی معینی یکه و تنها بود و در جنب همسایگی آن یک کشور شوروی وجود نداشت که بتواند به آن تکیه کند؟ بدون شک انقلاب آینده، مثلاً در آلمان، از این حیث وضع مساعدتری دارد، زیرا در همسایگی خود دارای چنین کشور شوروی با اهمیتی از حیث نیرو مانند کشور اتحاد شوروی

ما می باشد. من دیگر از جنبه‌ی نامساعد انقلاب اکتبر مانند اکثریت نداشتن پرولتاریا در کشور چیزی نمی گویم.

ولی وجود این جهات نامساعد یک بار دیگر به ما نشان می دهد که چه اهمیت عظیمی را شرایط اختصاصی داخلی و خارجی انقلاب اکتبر که در بالا ذکر گردید دارا بوده است.

این شرایط اختصاصی را دقیقه‌ای هم نباید فراموش نمود. این شرایط را باید مخصوصاً هنگام تجزیه و تحلیل وقایع آلمان که در پائیز سال ۱۹۲۳ رخ داد، به خاطر داشت. قبل از همه باید این شرایط را ترتسکی به یاد داشته باشد که بدون تعمق، انقلاب اکتبر را با انقلاب آلمان تشبیه کرده و لاینقطع حزب کمونیست آلمان را در مقابل اشتباهاتی که کرده و نکرده است، چوبکاری میکند. لنین می گوید:

« شروع انقلاب سوسیالیستی در موقعیت معین و از لحاظ تاریخی کاملاً مخصوص سال ۱۹۱۷، برای روسیه آسان بود، حال آن که ادامه دادن و به آخر رساندن آن برای روسیه مشکل تر از کشورهای اروپائی خواهد بود. تذکر این کیفیت را من هنوز در ابتدای سال ۱۹۱۸ لازم دیدم و تجربه‌ی دو ساله‌ی بعد از آن صحت این نظریه را کاملاً تائید نمود. چنین شرایط اختصاصی از قبیل: (۱) امکان اتصال تحول شوروی با خاتمه‌ی جنگ جهانی که در سایه‌ی این تحول عملی شد، جنگی که بی اندازه به کارگران و دهقانان صدمه وارد ساخته بود؛ (۲) امکان استفاده طی مدت معینی از مبارزه‌ی مرگبار بین دو دسته از امپریالیست‌های خونخوار و دارای قدرت جهانی، دو گروهی که نمی توانستند بر ضد دشمن خود، شوروی متحد شوند؛ (۳) امکان تحمل جنگ نسبتاً طولانی داخلی که تا اندازه‌ای در نتیجه‌ی وسعت بی اندازه‌ی کشور و ضعف وسائل ارتباط میسر بوده است؛ (۴) وجود یک چنین جنبش عمیق انقلابی بورژوا دمکراتیک در بین دهقانان که حزب پرولتاریا تقاضاهای انقلابی را از کف حزب دهقانان (یعنی حزب اس.ارها که اکثریت آن شدیداً دشمن بلشویسم است) بیرون کشیده و بلافاصله آن تقاضاها را در سایه‌ی این که پرولتاریا حاکمیت سیاسی را به دست گرفت، عملی نمود؛ چنین شرایط اختصاصی اکنون در اروپای غربی موجود نبود، و تکرار آنها و یا شرایطی نظیر آنها هم چندان آسان نمی باشد. این است دلیل آن که علاوه بر یک سلسله علل دیگر، شروع انقلاب سوسیالیستی برای

اروپای غربی مشکل تر است تا برای ما. » ( رجوع به جلد ۲۵ ص ۲۰۵ ).

این گفته‌های لنین را نمی‌شود فراموش کرد.

## ۲

### درباره‌ی دو خصوصیت انقلاب اکتبر یا اکتبر و تئوری انقلاب "پرماننت" ترتسکی

انقلاب اکتبر دارای دو خصوصیت است که توضیح آن قبل از همه برای فهمیدن ماهیت داخلی و اهمیت تاریخی این انقلاب لازم است.  
این خصوصیات کدامند؟

اولاً این واقعیت است که دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما به شکل حکومتی به وجود آمد که بر پایه‌ی اتحاد پرولتاریا با توده‌های زحمتکش دهقانی قرار دارد در حالی که توده‌های زحمتکش دهقانی از طرف پرولتاریا رهبری می‌شوند. ثانیاً این واقعیت است که دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار آن در کشور ما در نتیجه‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور بود که سرمایه‌داری در آن چندان ترقی نداشت، در حالی که در کشورهایی که سرمایه‌داری در آن جا پیشروی بیشتری داشت اصول سرمایه‌داری محفوظ ماند. البته این دلیل بر آن نیست که انقلاب اکتبر دارای خصوصیات دیگری نمی‌باشد. ولی در حال حاضر مخصوصاً این دو خصوصیت نه فقط برای آن که به طور دقیق و آشکارا ماهیت انقلاب اکتبر را نشان می‌دهند بلکه چون طبیعت سازشکارانه‌ی تئوری "انقلاب پرماننت" را کاملاً برملا می‌کند، برای ما اهمیت دارد.  
این خصوصیات را مختصراً واریسی کنیم.

مسئله‌ی توده‌های زحمتکش خرده بورژوازی شهر و ده و مسئله‌ی جلب این توده‌ها به طرف پرولتاریا عمده‌ترین مسئله‌ی انقلاب پرولتاریائی است. استحکام

دیکتاتوری پرولتاریا و مقدرات انقلاب وابسته به آن است که این جماعت زحمتکش شهر و ده در مبارزه برای بدست آوردن قدرت از کدام طرف پشتیبانی کند، از بورژوازی یا از پرولتاریا و ذخیره‌ی کدام یک از این دو باشد، ذخیره‌ی بورژوازی یا ذخیره‌ی پرولتاریا. شکست انقلاب سال ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ فرانسه بیشتر برای آن بود که ذخیره‌های دهقانی به طرفداری از بورژوازی برخاستند. انقلاب اکتبر پیروز گردید چون توانست ذخیره‌های دهقانی بورژوازی را از کف وی خارج کند، چون توانست این ذخائر را به سوی پرولتاریا جلب نماید و پرولتاریا در این انقلاب یگانه نیروی رهبری توده‌های میلیونی مردم زحمتکش شهر و ده گردید.

کسی که به این مسئله پی نبرد، آن کس هیچگاه نه چگونگی انقلاب اکتبر، نه طبیعت دیکتاتوری پرولتاریا و نه بالاخره وضعیت اختصاصی سیاست داخلی حکومت پرولتاریائی ما را خواهد فهمید.

دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً عبارت از قرار گرفتگان در رأس حکومت نیست که با دست دلسوزانه‌ی یک "استراتژ آزموده"، "ماهرانه" "دست چین" شده و به فلان یا بهمان قشر اهالی "عاقلانه تکیه کرده باشند". دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد طبقاتی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش دهقانان است که برای سرنگون ساختن سرمایه و برای پیروزی نهائی سوسیالیسم، منتها با این شرط که نیروی رهبری کننده‌ی این اتحاد پرولتاریا است، برقرار می‌گردد.

پس صحبت در اینجا بر سر این نیست که برای امکان‌های انقلابی جنبش دهقانان "اندکی" کمتر یا "اندکی" بیشتر ارزش قائل شویم چنان چه بعضی از مدافعین دیپلومات "انقلاب پرمنانت" خوش دارند، اظهار کنند. بلکه صحبت بر سر طبیعت آن دولت جدید پرولتاریائی است که در نتیجه‌ی انقلاب اکتبر به ظهور رسیده است. صحبت بر سر چگونگی حکومت پرولتاریا و مبانی خود دیکتاتوری پرولتاریا است.

لنین می‌گوید:

« دیکتاتوری پرولتاریا عبارت از شکل مخصوص اتحاد طبقاتی بین پرولتاریا یعنی پیش‌آهنگ زحمتکشان است با قشرهای بی‌شمار زحمتکشان غیر پرولتاریا (خرده بورژوازی، کسبه، دهاقین، روشنفکران و غیره) و یا با اکثریت آنها، اتحادی است بر ضد سرمایه، اتحادی است برای سرنگونی کامل سرمایه، و در هم شکستن کامل مقاومت بورژوازی و کوشش وی برای بازگشت و بالاخره اتحادی است به منظور ایجاد و استحکام نهائی سوسیالیسم » ( رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۱۱ ).

و بعد می گوید:

« اگر دیکتاتوری پرولتاریا را که یک عبارت لاتینی، علمی، فلسفی و تاریخی است، به زبان ساده ترجمه و بیان کنیم این معنی را می دهد:

فقط طبقه‌ی معین و آن هم کارگران شهری و به طور کلی کارگران کارخانه‌ها و فابریک‌ها هستند که در مبارزه برای درهم شکستن یوغ سرمایه و در اثنای این عمل و در مبارزه برای نگاهداری و استحکام پیروزی‌ها و در تأسیس رژیم اجتماعی جدید سوسیالیستی و طی تمام مبارزه در راه از بین بردن کامل طبقات؛ استعداد رهبری تمام توده‌ی زحمتکش و استثمار شده را دارا میباشند، » ( رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۳۶ ).

این بود تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، که لنین داده است. یکی از مختصات انقلاب اکتبر در آن است که این انقلاب نمونه‌ای از اجرای کلاسیک تئوری دیکتاتوری پرولتاریای لنین می باشد. بعضی از رفقا بر این عقیده‌اند که این تئوری صرفاً "روسی" است و فقط با اوضاع روسیه مناسب است. این صحیح نیست. این به هیچ وجه صحیح نیست. وقتی لنین راجع به توده‌های زحمتکش طبقات غیر پرولتاریائی که پرولتاریا آن را رهبری می کند صحبت می دارد، نه فقط دهقانان روس بلکه عناصر زحمتکش اکناف اتحاد شوروی را هم، که چندی قبل جزو مستعمرات روسیه بودند، در نظر دارد. لنین به طور خستگی ناپذیری تکرار می کرد که پرولتاریای روسیه نمی تواند بدون اتحاد با این توده هائی که از ملل دیگر هستند پیروز گردد. لنین در مقالات خود راجع به مسئله‌ی ملی و در نطق‌های خود در کنگره‌های کمینترن به کرات اظهار داشته است که پیروزی انقلاب جهانی بدون اتحاد و اتفاق انقلابی پرولتاریای کشورهای مترقی با ملل ستمکش و اسیر مستعمرات امکان پذیر نیست. ولی آیا مستعمره جز همان توده‌های زحمتکش مظلوم و قبل از همه توده‌های زحمتکش دهقانی است؟ کیست نداند که مسئله‌ی آزادی مستعمرات در واقع همان مسئله‌ی آزادی توده‌های زحمتکش طبقات غیر پرولتاریائی از دست ظلم و استثمار سرمایه‌ی مالی است؟ ولی از اینها چنین نتیجه گرفته می شود که تئوری دیکتاتوری پرولتاریای لنین تئوری صرفاً "روسی" نبوده بلکه تئورئی است حتمی برای تمام کشورها.

بلشویسم فقط یک پدیده‌ی روسی نیست. لنین می گوید "بلشویسم نمونه‌ای از تاکتیک برای همه" است. ( رجوع شود به جلد ۲۳ ص ۳۸۶ ).  
این است علائم مشخصه‌ی اولین خصوصیت انقلاب اکتبر.  
حالا به بینیم تئوری "انقلاب پرممانت" ترتسکی از نظر این خصوصیت انقلاب اکتبر چه حالی دارد؟

راجع به روش ترتسکی در سال ۱۹۰۵، یعنی موقعی که ترتسکی "صاف و پوست کنده" دهقانان روسیه را به منزله‌ی یک نیروی انقلابی فراموش کرده و شعار "بدون تزار ولی حکومت کارگری" یعنی شعار انقلاب بدون دهقانان را پیش کشیده بود، به شرح و بسط نمی پردازیم. حتی رادک که مدافع دیپلوماتیک "انقلاب پرممانت" است اکنون مجبور شده است اعتراف کند که معنی "انقلاب پرممانت" در سال ۱۹۰۵ "پرش به هوا" و دور شدن از حقیقت بود. معلوم میشود اکنون همه معترفند که دیگر سروکار داشتن با این "پرسش به هوا" ارزشی ندارد.

در این باره هم شرح و بسط نمی دهیم که ترتسکی چه روشی در موقع جنگ، مثلاً در سال ۱۹۱۵ داشت، وقتی که در مقاله‌ی خود تحت عنوان "مبارزه برای حاکمیت" با استناد به این که "ما در عصر امپریالیسم زندگی میکنیم" و امپریالیسم "ملت بورژوا را در مقابل رژیم کهنه قرار نداده بلکه پرولتاریا را در مقابل ملت بورژوا قرار می دهد." بالاخره به این نتیجه میرسد که از نقش انقلابی دهقانان باید کاسته شود و شعار ضبط اراضی آن اهمیتی را که قبلاً داشت، حالا دیگر ندارد. می دانیم که لنین وقتی این مقاله‌ی ترتسکی را تشریح می کرد او را به "انکار" "نقش دهقانان" متهم نمود و گفت:

« ترتسکی عملاً به سیاسیون لیبرال کارگر روسیه کمک می کند که برای آنها "انکار" نقش دهقانان به معنی این است که نخواهند دهقانان را برای انقلاب برانگیزانند. » ( رجوع شود به جلد ۱۸ ص ۳۱۸ ).

بهرتر است به تألیفات اخیر ترتسکی در این باره، یعنی تألیفات او در ادواری که دیکتاتوری پرولتاریا به تثبیت مقام خویش توفیق یافته بود و ترتسکی عملاً این امکان را داشت که تئوری "انقلاب پرممانت" خود را مورد بررسی قرار داده و اشتباه خود را تصحیح کند، بپردازیم. به "پیش گفتار" کتاب ترتسکی موسوم به "سال ۱۹۰۵" پیش گفتاری که در سال ۱۹۲۲ نوشته است، توجه کنیم. این است آن چه که ترتسکی در باب "انقلاب پرممانت" در این "پیش گفتار" می گوید:

« همانا در فاصله‌ی بین نهم ژانویه و اعتصاب اکتبر سال ۱۹۰۵ نظریاتی راجع به چگونگی تکامل انقلابی روسیه برای نویسنده پیدا شد که اسم تئوری "انقلاب پرمنانت" به خود گرفت. زیر این نام شگفت این فکر مستتر بود که گرچه در برابر انقلاب روسیه مستقیماً مقاصد بورژوازی قرار گرفته است ولی معهذاً انقلاب روسیه نمی تواند به این مقاصد اکتفا نماید. انقلاب نمی تواند مقدم ترین وظائف بورژوازی خود را انجام دهد مگر آن که پرولتاریا را در رأس حکومت بنشانند. وپرولتاریاهم وقتی که حکومت را به دست گرفت، نمی تواند ضمن انقلاب، خود را در چهار دیوار بورژوازی محدود کند. بر عکس پیش آهنگ پرولتاریا همانا برای تأمین پیروزی خود مجبور است در همان اوان اولیه‌ی حاکمیت خود، نه فقط بر ضد مالکیت فئودالی بلکه بر ضد مالکیت بورژوازی نیز به حمله‌ی بسیار عمیقی پردازد. در این ضمن پرولتاریا نه تنها با تمام دسته بندی‌های بورژوازی، که در اولین مراحل مبارزه‌ی انقلابی وی یاریش میکردند، بلکه با توده‌های وسیع دهقانان نیز که با کمک آنان به حکومت رسیده است، کارش به تصادم دشمنانه می کشد تضاد میان وضعیت حکومت کارگری در کشور عقب مانده و اکثریت عظیم سکنه‌ی دهقانی فقط در مقیاس بین‌المللی و در عرصه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا می تواند راه حل خود را به دست آورد. »<sup>۱</sup>

این است آن چه که ترتسکی در باره‌ی "انقلاب پر منانت" خود می گوید. فقط کافی است این قسمت را با آن قسمت‌هایی از اثرهای لنین راجع به دیکتاتوری پرولتاریا که فوقاً نقل شد، مقایسه نمود تا شکاف عظیم بین تئوری دیکتاتوری پرولتاریائی لنین و تئوری "انقلاب پرمنانت" ترتسکی معلوم گردد. وقتی لنین از اتحاد پرولتاریا و قشرهای زحمتکش دهقانان سخن می گوید آن را پایه و اساس دیکتاتوری پرولتاریا می داند. اما به عقیده‌ی ترتسکی بین "پیش آهنگ پرولتاریا" با "توده‌های وسیع دهقانی" "مصادمه‌ی خصومت آمیز" روی می دهد.

لنین از رهبری پرولتاریا نسبت به زحمتکشان و توده‌های استثمار شده صحبت می کند. اما از گفته‌ی ترتسکی "تضاد میان وضعیت حکومت کارگری در کشور عقب مانده، و اکثریت عظیم سکنه‌ی دهقانی" بر می آید.

۱- تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

به نظر لنین انقلاب نیروی خود را قبل از همه از بین کارگران و دهقانان خود روسیه جمع آوری می کند. ولی به قول ترتسکی نیروهای ضروری را فقط "در عرصه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا" ممکن است، جمع آوری کرد.

پس اگر انقلاب بین‌المللی محکوم به تأخیر گردید، چه باید کرد؟ آیا برای انقلاب ما روزنه‌ی امیدی وجود دارد یا خیر؟ ترتسکی هیچ گونه روزنه‌ی امیدی نشان نمی دهد زیرا به قول او "تضاد میان وضعیت حکومت کارگری ... راه حل خود را فقط ... در عرصه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا می تواند به دست آورد". طبق این نقشه، برای انقلاب ما فقط یک دورنما باقی می ماند؛ در تضادهای خصوصی خود غوطه ور شدن و در انتظار انقلاب جهانی از ریشه پوسیدن.

دیکتاتوری پرولتاریا به عقیده‌ی لنین چیست؟  
دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی است که بر اتحاد پرولتاریا و توده‌های زحمتکش دهقانی به منظور "واژگون ساختن کامل سرمایه" و "ایجاد و تحکیم نهائی سوسیالیسم" تکیه دارد.

دیکتاتوری پرولتاریا به عقیده‌ی ترتسکی چیست؟  
دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی است که وارد "مصادمه‌ی خصومت آمیزی" با "توده‌های وسیع دهقانی" می شود و "حل تضادها را" فقط "در عرصه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا" جستجو می نماید.

فرق بین این "تئوری انقلاب پرمانانت" با تئوری مشهور منشویسم راجع به انکار ایده‌ی دیکتاتوری پرولتاری چیست؟  
از نظر ماهیت امر هیچ.

جای هیچ تردیدی باقی نیست. "انقلاب پی در پی" صرفاً ارزش کافی ندادن به امکان‌های انقلابی نهضت دهقانان نیست. "انقلاب پی در پی" آن چنان ارزش کافی ندادن به نهضت دهقانان است که منجر به انکار تئوری دیکتاتوری پرولتاریائی لنین می گردد.

"انقلاب پرمانانت" ترتسکی یکی از اشکال مختلفه‌ی منشویسم است.  
این است جریان مربوط به اولین خصوصیت انقلاب اکتبر.  
علائم مشخصه‌ی دومین خصوصیت انقلاب اکتبر کدامند؟

لنین ضمن مطالعه درباره‌ی امپریالیسم مخصوصاً در زمان جنگ متوجه قانون ناموزون بودن و شکل جهشی داشتن تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری شد. بنابر مفهوم این قانون، ترقی مؤسسات و تراست‌ها و رشته‌های صنایع و کشورهای جداگانه به طور موزون و یا از روی نوبت مقرر نبوده و به این ترتیب نیست که یک تراست یا رشته‌ای از صنایع یا یک کشور، همواره جلو و تراست‌ها یا کشورهای دیگر مرتباً یکی عقب دیگری باشند؛

برعکس این ترقی به شکل جهش صورت گرفته و طوری است که در ترقی کشورهای وقفه حاصل شده و ترقی کشورهای دیگر شکل جهش به خود می گیرد. در ضمن کوشش "کاملاً قانونی" کشورهای عقب افتاده در حفظ موقعیت سابق خویش و کوشش به همان اندازه "قانونی" کشورهای که به جلو جسته‌اند در احراز موقعیت جدید به آنجا منجر می گردد که تصادم جنگی کشورهای امپریالیستی ضرورت حتمی پیدا می کند. مثلاً وضع آلمان که در نیم قرن پیش نسبت به فرانسه و انگلیس کشوری عقب مانده محسوب می شد، از این قرار بود. همین نیز موضوع در باره‌ی ژاپن نسبت به روسیه صدق می کند. ولی چنان که می دانیم در ابتدای قرن بیستم آلمان و ژاپن به اندازه‌ی پیش جستند که آلمان موفق شد از فرانسه پیشی گرفته و در بازارهای دنیا عرصه را بر انگلیس تنگ کند و ژاپن هم بر روسیه. و چنان چه می دانیم در نتیجه‌ی همین تضادها بود که چندی قبل جنگ اول امپریالیستی پا به منصفی ظهور گذارد.

منشاء این قانون نکات زیرین است:

(۱) « سرمایه داری، ضمن رشد خود، بدل به یک سیستم جور و ستم مستعمراتی شده، بدل به یک سیستم جهانی شده است که در آن مثنی از کشورهای "پیشرو"، اکثریت عظیم سکنه‌ی روی زمین را به وسیله‌ی پول در حال اختناق نگه می دارند. » ( رجوع به دیباچه " امپریالیسم " طبع فرانسه، جلد ۱۹ ص ۷۴ چاپ روسی ).

(۲) « تقسیم این " غنیمت" بین دو سه درنده‌ی قدر قدرت جهانی ( آمریکا، انگلیس، ژاپن ) به عمل می آید که سرپا غرق اسلحه هستند و تمام روی زمین را به عرصه‌ی جنگ خود، به عرصه‌ی جنگ برای تقسیم غنیمت خود می کشانند. » ( به همانجا مراجعه شود ).

(۳) رشد تضادها در داخل سیستم جهانی جورو ستم مالی و ناگزیر بودن تصادفات جنگی به آنجا منجر می شود که اخلاص در جبهه‌ی جهانی امپریالیسم به وسیله‌ی انقلاب آسان و شکافتن این جبهه از طرف کشورهای جداگانه محتمل می گردد.

(۴) این شکاف بیشتر در نقاط و کشورهای محتمل است که زنجیر جبهه‌ی امپریالیست در آنجا ضعیف تر باشد، یعنی در آنجائی که امپریالیسم کمتر ریشه دوانده و انقلاب آسان تر دامنه می گیرد.

(۵) بنابر این پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، ولو این کشور از لحاظ سرمایه داری پیشرفت کمتری کرده باشد، با وجود باقی ماندن سرمایه داری در کشورهای دیگر، ولو این کشورها از لحاظ سرمایه داری پیشرفته تر هم باشند، کاملاً امکان پذیر و محتمل است.

این بود، در دو کلمه، اساس تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین.

خصوصیت دوم انقلاب اکتبر عبارت از چیست؟  
خصوصیت دوم انقلاب اکتبر عبارت از آن است که این انقلاب نمونه‌ی  
اجرای تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین، در عمل است.  
هر کس این خصوصیت انقلاب اکتبر را نفهمیده باشد نه طبیعت بین‌المللی  
این انقلاب و نه نیروی عظیم بین‌المللی آن و نه سیاست خارجی مخصوص به  
خود آن، هیچ یک را نخواهد فهمید.  
لنین می‌گوید:

« ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون حتمی سرمایه داری  
است. از اینجا مستفاد می‌شود که پیروزی سوسیالیسم سر آغاز در  
معدودی از کشورها و یا حتی در یک کشور سرمایه داری جداگانه هم  
امکان پذیر است. پرولتاریای پیروزمند این کشور، پس از این که از  
سرمایه‌دارها سلب مالکیت نمود و در کشور خود طرز تولید  
سوسیالیستی را تشکیل داد، می‌تواند بر ضد بقیه‌ی جهان سرمایه‌داری  
برخاسته، طبقات ستمکش سایر کشورها را به سوی خویش جلب کند  
و در این کشورها بر ضد سرمایه داران قیام بر پا کند و در صورت  
لزوم بر ضد طبقات استثمار کننده و دولت‌های آنها حتی با نیروی  
نظامی به اقدام پردازد. « زیرا » بدون مبارزه‌ی کم و بیش سخت و  
طولانی جمهوری‌های سوسیالیستی با دولت‌های عقب مانده، اتحاد  
آزادانه‌ی ملل در سوسیالیسم غیر ممکن است. » ( رجوع به جلد ۱۸  
ص ۲۳۲ - ۲۳۳ ).

اپورتونیست‌های تمام ممالک مدعی هستند که انقلاب پرولتاریائی - اگر این  
انقلاب طبق تئوری آنها می‌بایستی در نقطه‌ای از نقاط شروع شود -، می‌تواند  
در کشورهایی آغاز گردد که صنایع در آن کشورها ترقی کرده باشد و هر قدر  
این کشورها از نظر صنعتی بیشتر ترقی کرده باشند همان قدر برای پیروزی  
سوسیالیسم شانس بیشتری دارند و ضمناً امکان پیروزی سوسیالیسم را در یک  
کشور، آن هم کشوری که از حیث سرمایه داری کم ترقی کرده باشد، آنها به  
عنوان چیزی که به کلی غیر ممکن است، حذف می‌نمایند. هنوز هنگام جنگ  
بود که لنین به قانون ترقی ناموزون دول سرمایه داری تکیه نموده و تئوری  
انقلاب پرولتاریائی خود را در باره‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، حتی  
اگر آن کشور از حیث سرمایه‌داری ترقی کمتری هم داشته باشد، در مقابل  
اپورتونیست‌ها قرار داد.

همه می دانند که انقلاب اکتبر صحت تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین را کاملاً تأیید نمود.

"انقلاب پی در پی" ترتسکی از نظر تئوری لنین راجع به پیروزی انقلاب پرولتاریائی در یک کشور چه صورتی دارد؟  
رساله‌ی ترتسکی موسوم به "انقلاب ما" (سال ۱۹۰۶) را از نظر بگذرانیم.  
ترتسکی می نویسد:

« بدون حمایت مستقیم دولتی از طرف پرولتاریای اروپا، طبقه‌ی کارگر روسیه نمی تواند خود را در رأس حکومت نگاه داشته و سلطه‌ی موقتی خود را به دیکتاتوری طولانی سوسیالیستی بدل سازد. در این مسئله لحظه‌ای هم نمی توان شک و تردید داشت. »

این شاهد مثال حاکی از چیست؟ حاکی از این است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور و در حال حاضر در روسیه بدون حمایت مستقیم دولتی از طرف پرولتاریای اروپا یعنی قبل از تسلط پرولتاریای اروپا بر حکومت غیر ممکن است.

بین این "تئوری" و تز لنین درباره‌ی امکان پیروزی سوسیالیسم "در یک کشور سرمایه داری جداگانه" چه وجه مشترکی موجود است؟  
واضح است که در این جا هیچ وجه مشترکی وجود ندارد.  
ولی فرض می کنیم این رساله‌ی ترتسکی، که در سال ۱۹۰۶ یعنی موقعی که هنوز تعیین ماهیت انقلاب ما مشکل بود، طبع شده، دارای اشتباهات غیر ارادی است و با بعضی افکار بعدی وی مطابقت کامل ندارد. رساله‌ی دیگر ترتسکی یعنی "برنامه‌ی صلح" وی را که قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ بیرون آمد و اکنون (در سال ۱۹۲۴) مجدداً در کتاب موسوم به "۱۹۱۷" به طبع رسیده است مورد بررسی قرار دهیم. ترتسکی در این رساله، از تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین در باب پیروزی سوسیالیسم در یک کشور انتقاد نموده و شعار کشورهای متحده‌ی اروپا را در مقابل آن قرار می دهد. او مدعی است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست و پیروزی سوسیالیسم فقط به شکل پیروزی در چند کشور اصلی اروپا (انگلیس، روسیه، آلمان) امکان پذیر است که آن هم به صورت کشورهای متحده‌ی اروپا متحد گردند و یا این که اصلاً غیر ممکن است. او بدون چون و چرا می گوید: "فکر آن را نمی توان کرد که انقلاب در روسیه یا انگلستان بدون انقلاب در آلمان و بر عکس پیروزمند باشد".

ترتسکی می گوید:

« یگانه نظریه‌ی تاریخی بر ضد شعار کشورهای متحده، نظریه‌ای که تا حدی صراحت دارد، در روزنامه‌ی "سوسیال دمکرات" سوئیس ( ارگان مرکز آن زمان بلشویک‌ها، ی. استالین ) در جمله‌ی زیرین بیان شده است " ناموزنی ترقی اقتصادی و سیاسی، قانون حتمی سرمایه‌داری است". روزنامه‌ی "سوسیال دمکرات" از این جا این طور نتیجه گرفته است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن بوده و لازم نیست دیکتاتوری پرولتاریا را در هر کشور جداگانه‌ای به ایجاد کشورهای متحده‌ی اروپا مشروط کرد. این مسئله که ترقی سرمایه داری کشورهای مختلفه، ناموزون است، البته فکر غیر قابل ردی است. ولی خود این ناموزونی بسیار ناموزون است. سطح سرمایه‌داری انگلستان، اتریش، آلمان یا فرانسه یکسان نیست. اما نسبت به آفریقا و آسیا، تمام این کشورها نماینده‌ی "اروپای" سرمایه داری هستند که برای انقلاب اجتماعی رسیده و آماده است. این فکر که هیچ کشور نباید در مبارزه‌ی خود "منتظر" کشورهای دیگر باشد، فکری است بسیار ساده و واضح که تکرار آن از این جهت لازم و مفید است که ایده‌ی فعالیت موازی بین‌المللی جای خود را به ایده‌ی انتظار بدون عمل بین‌المللی ندهد. ما منتظر دیگران نشده مبارزه‌ی خود را بر زمین‌های ملی شروع و ادامه می دهیم و ما کاملاً اطمینان داریم که ابتکار ما، مبارزه‌ی ممالک دیگر را هم تکان خواهد داد؛ ولی اگر احیاناً این طور نشد، آن وقت همان طوری که هم تجربه‌ی تاریخ و هم نظریات تئوریک شهادت میدهند، برای این تصور که، مثلاً روسیه‌ی انقلابی خواهد توانست در مقابل اروپای محافظه کار استقامت کند و یا این که آلمان سوسیالیستی می تواند به طور منفرد در دنیای سرمایه داری باقی بماند، امیدی در میان نیست. »

چنان که می بینید در مقابل ما همان تئوری پیروزی هم زمان سوسیالیسم در ممالک اصلی اروپا است که تئوری انقلاب لنین را درباره‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور نفی می کند.

بدون گفتگو برای پیروزی کامل سوسیالیسم و برای تضمین کامل در مقابل رجعت اوضاع قدیم، تشریک مساعی پرولتاریای چند کشور ضروری است. بدون گفتگو اگر انقلاب ما از طرف پرولتاریای اروپا پشتیبانی نمی شد،

پرولتاریای روسیه در مقابل فشار همه جانبه نمی توانست استقامت نشان دهد، و عیناً همین طور اگر نهضت انقلابی غرب از طرف انقلاب روسیه پشتیبانی نمی شد نمی توانست با آن سرعتی که پس از دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه ترقی کرد، ترقی نماید. بدون گفتگو پشتیبانی برای ما لازم است. ولی پشتیبانی پرولتاریای غرب از انقلاب ما یعنی چه؟ یعنی حسن توجه کارگران اروپا نسبت به انقلاب ما و آمادگی ایشان برای در هم ریختن نقشه‌ی دخالت مسلمانان امپریالیست‌ها، آیا همه‌ی اینها پشتیبانی و کمک جدی نیست؟ بدون شک هست. بدون این حمایت و بدون این کمک از طرف نه تنها کارگران اروپا بلکه هم چنین از طرف کشورهای مستعمره و غیره مستقل، کار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه مشکل می شد. آیا تاکنون این حسن توجه و کمک، توأم با نیروی ارتش سرخ ما و آمادگی کارگران و دهقانان روسیه که با سینه‌ی سپر شده از وطن سوسیالیستی خویش دفاع کنند، کفایت می کرد؟، آیا تمام اینها برای آن که حمله‌ی امپریالیست‌ها عقب زده شده؛ شرایط لازمه برای کار جدی ساختمانی احراز گردد، کافی بود؟ بلی کافی بود. آیا این حسن توجه رو به افزایش است یا نقصان؟ بدون حرف رو به افزایش است. پس بنابراین آیا ما دارای آن شرایط مساعد می باشیم که نه فقط کار تشکیل اقتصاد سوسیالیستی را به پیش سوق دهیم بلکه به نوبه‌ی خود، خواه کارگران اروپای غرب و خواه ملل ستمکش شرق را کمک و حمایت نمائیم؟ بله دارا هستیم. تاریخ هفت ساله‌ی دیکتاتوری پرولتاریای روسیه شاهد گویای این مدعا است. آیا ممکن است انکار نمود که اکنون دیگر در روسیه رونق عظیمی در کار شروع شده است؟ نه نمی توان انکار نمود. پس از تمام اینها آیا اظهارات ترتسکی دایر بر این که روسیه‌ی انقلابی نمی توانست در مقابل اروپای محافظه کار استقامت نشان دهد، چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟

چرا، فقط یک اهمیت می تواند داشته باشد: اولاً ترتسکی نیروی داخلی انقلاب ما را حس نمی کند؛ ثانیاً ترتسکی اهمیت بی حد و حصر آن حمایت معنوی را که کارگران غرب و دهقانان شرق نسبت به انقلاب ما مبذول می دارند، نمی فهمد؛ ثالثاً ترتسکی آن رخوتی را که امپریالیسم کنونی را از داخل می خورد و محو می کند، درک نمی نماید.

ترتسکی در رساله‌ی خود موسوم به "برنامه‌ی صلح" که در سال ۱۹۱۷ طبع شده و در سال ۱۹۲۴ تجدید طبع گردید، در حالی که سرگرم انتقاد از تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین بود، من غیر عمد خودش باعث شکست فاحش خود شد.

ولی شاید این رساله‌ی ترتسکی هم کهنه شده باشد و به علتی با نظریات امروزی او مطابقت نکند؟ به تألیفات اخیر ترتسکی که بعد از پیروزی انقلاب

پرولتاریا در یک کشور یعنی در روسیه، نوشته شده است، مراجعه نمایم. مثلاً "پس گفتاری" را که برای طبع جدید رساله‌ی "برنامه‌ی صلح" در سال ۱۹۲۲ نوشته است برداریم. این است آن چه که او در این "پس گفتار" می‌نویسد:

« شاید بعضی از خوانندگان تجربه‌ی تقریباً پنج ساله‌ی جمهوری شوروی ما را دال بر رد این ادعا، که در "برنامه‌ی صلح" چندین بار تکرار شده و مشعر بر آن است که انقلاب پرولتاریا نمی‌تواند در چهار دیوار ملی پیروزمندانه به آخر رسد، بدانند. ولی چنین نتیجه‌گیری بی‌اساس است. این واقعیت که دولت کارگری در یک کشور، آن هم کشور عقب مانده، در مقابل تمام عالم بر پا مانده است گواه عظمت نیروی پرولتاریا می‌باشد، نیروئی که در ممالک مترقی تر و متمدن تر دیگری حقیقتاً استعداد آن را خواهد داشت که اعجاز کند. ولی با این که ما از نظر سیاسی و نظامی خود را، به مثابه‌ی یک دولت، بر پا نگاه داشته‌ایم معذالک به ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی نرسیده بلکه نزدیک هم نشده‌ایم ... مادامی که در بقیه‌ی کشورهای اروپائی حاکمیت در دست بورژوازی است، ما در مبارزه بر ضد تجرد اقتصادی خویش مجبوریم در تلاش سازش با دنیای سرمایه‌داری باشیم؛ در عین حال می‌توان با اطمینان گفت که این سازش‌ها در بهترین صورت خود می‌توانند برای معالجه‌ی فلان یا بهمان زخم اقتصادی و یا بر داشتن قدم‌هایی به جلو به ما کمک کنند، اما رونق حقیقی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی<sup>۲</sup> پرولتاریا در عمده‌ترین کشورهای اروپا امکان پذیر خواهد بود. »

این است گفته‌ی تروتسکی که بر ضد حقایق دستبرد واضحی بوده و با سرسختی تمام کوشش دارد "انقلاب پرماننت" را از اضمحلال قطعی نجات دهد. نتیجه این که هر طور بچرخیم باز نه تنها به ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی "نرسیده‌ایم" حتی به آن "نزدیک هم نشده‌ایم". معلوم می‌شود بعضی‌ها امید "سازش با دنیای سرمایه‌داری" داشته‌اند و نیز معلوم می‌شود از این سازش هم چیزی در نمی‌آید، زیرا هر طور بچرخیم باز تا وقتی که پرولتاریا "در کشورهای مهم اروپا" پیروزی نیافته است، رونق حقیقی اقتصادیات سوسیالیستی را به دست نمی‌آوری.

---

۲ - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

پس اکنون که هنوز در غرب پیروزی وجود ندارد، انقلاب روسیه باید یکی از این دو راه را "برگزیند". یا از ریشه بپوسد یا مجدداً به دولت بورژوازی تغییر ماهیت دهد.

بیخود نیست که ترتسکی اکنون دو سال است در اطراف "تغییر ماهیت" حزب ما سخن پردازی می کند.

بیخود نیست که ترتسکی سال گذشته راجع به "هلاکت" کشور ما غیب گوئی می کرد. چگونه میتوان این "تئوری" عجیب و غریب را با تئوری لنین راجع به "پیروزی سوسیالیسم در یک کشور" وفق داد؟

چگونه می توان این "دورنمای" عجیب و غریب را با دور نمای لنین دائر به این که سیاست اقتصادی جدید امکان "ساختن پایه‌ی اقتصاد سوسیالیستی" را به ما خواهد داد، وفق داد؟

چگونه می توان این یأس پرمنانت را با گفته‌های زیرین لنین وفق داد که می گوید:

« حالا دیگر سوسیالیسم یک مسئله‌ی مربوط به آینده‌ی دور یا یک پرده‌ی نقاشی مجرد و یا یک نوع شمایل مقدس نیست. نسبت به شمایل مقدس ما به همان نظر سابق باقی هستیم یعنی بسیار بدبین‌ایم. ما سوسیالیسم را وارد زندگی روزمره کرده‌ایم و در اینجا باید درست از جوانب کار سر در بیاوریم. این است آن چیزی که وظائف امروزی ما را تشکیل می دهد و این است آن چیزی که وظائف عصر ما را تشکیل می دهد. اجازه بدهید در خاتمه اظهار اطمینان نمائیم، که، این وظیفه را با وجود تمام دشواری آن، با وجود تمام تازگی که نسبت به وظیفه‌ی پیشین دارد و با وجود تمام اشکالاتی که جلوی پای ما میگذارد، با تمام اینها، همگی دست به دست داده این وظیفه را نه فردا بلکه در طی چند سال به هر نحوی باشد، انجام خواهیم داد به طوری که روسیه‌ی دوران نپ بدل به روسیه‌ی سوسیالیستی خواهد گشت.» (رجوع به جلد ۲۷ صفحه‌ی ۳۶۶).

چگونه می توان آن ظلمت "پرمنانت" ترتسکی را مثلاً با سخنان زیرین لنین وفق داد که می گوید:

« در واقع هم تسلط دولت بر تمام وسائل بزرگ تولید، قدرت دولت در دست پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با میلیون‌ها دهقانان خرده پا و خرده پا ترین آنها، تأمین رهبری این پرولتاریا نسبت به

دهقانان و غیره، - مگر این تمام آن چیزی که برای ساختن جامعه‌ی کامل سوسیالیستی ضرورت دارد، نیست. مگر این تمام آن چیزهای لازمی نیست که بتوان از کئوپراسیون، تنها از کئوپراسیون که ما سابقاً آن را به منزله‌ی سوداگری سرزنش می کردیم و اکنون یعنی در دوره‌ی سیاست اقتصادی نوین هم از نظر معینی حق داریم، سرزنش کنیم، چنین جامعه‌ای را بسازیم؟ این هنوز ساختمان کامل جامعه سوسیالیسم نیست، ولی این همه‌ی آن چیزهایی است که برای ساختمان کامل سوسیالیسم کافی و لازم است. » (رجوع به جلد ۲۷ ص ۳۹۲).

واضح است که در اینجا هیچ گونه توافقی وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. "انقلاب پرمنانت" ترتسکی نفی تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین است و به عکس، تئوری انقلاب پرولتاریائی لنین نفی تئوری "انقلاب پرمنانت" می باشد.

عدم اعتماد به نیرو و استعداد انقلاب ما، عدم اعتماد به نیرو و استعداد پرولتاریای روسیه، اینها هستند آن چه که در زیر زمینه‌ی تئوری "انقلاب پی در پی" مستتر می باشد.

معمولاً تاکنون یک جنبه‌ی تئوری "انقلاب پی در پی" یعنی جنبه‌ی عدم ایمان به امکان‌های انقلابی نهضت دهقانان را قید می کردند. اکنون از نظر انصاف لازم است جنبه‌ی مذکور با اضافه کردن جنبه‌ی دیگر، یعنی عدم ایمان به نیرو و به استعداد پرولتاریای روسیه، تکمیل شود.

چه فرقی است میان تئوری ترتسکی و تئوری معمولی منشویسم، مبنی بر این که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور آن هم کشور عقب مانده، بدون پیروزی قبلی انقلاب پرولتاریا "در کشورهای عمده‌ی اروپای غربی" غیر ممکن است؟

در واقع و نفس الامر هیچ.

جای شک و تردیدی نیست. تئوری "انقلاب پرمنانت" ترتسکی یکی از صور مختلفه‌ی منشویسم است.

اخیراً در مطبوعات ما دیپلمات‌های پوسیده‌ای پیدا شده‌اند که کوشش دارند تئوری "انقلاب پرمنانت" را به عنوان تئوری موافق با لنینیسم به میان کشند. آنان می گویند بدیهی است که این تئوری در سال ۱۹۰۵ فایده بخش نشد، ولی اشتباه ترتسکی آن است که او در آن زمان به جلو دوید و مایل بود در وضعیت سال ۱۹۰۵ آن چه را که در آن وقت ممکن نبود، عملی نماید. اما بعداً مثلاً در اکتبر سال ۱۹۱۷، وقتی که انقلاب دیگر کاملاً رسیده و پخته شده بود، آن وقت به قول آنها معلوم شد که تئوری ترتسکی کاملاً به جا است. بدون اشکال

می توان حدس زد که عمده ترین این دیپلومات‌ها رادک است. اگر میل دارید گوش بکنید و ببینید چه می گوید:

« جنگ، در بین دهقانان که برای به دست آوردن زمین و صلح سعی و کوشش می کردند و احزاب خرده بورژوازی شکاف بزرگی حفر نمود؛ جنگ، دهقانان را به رهبری طبقه‌ی کارگر و پیش آهنگ آن یعنی حزب بلشویک‌ها تسلیم نمود، بنابراین آن چه که امکان پذیر شد، دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر و دهقانان نبود بلکه دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر متکی به دهقانان بود، همان که روزا لوکزامبورگ و ترتسکی در سال ۱۹۰۵ بر ضد نظریه‌ی لنین پیش کشیده بودند ( یعنی "انقلاب پی در پی" ی. استالین ) عملاً مرحله‌ی دوم تکامل تاریخی شد. »

اینجا در هر کلمه تقلب شده است.

صحیح نیست که در موقع جنگ "دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر و دهقانان امکان پذیر نشد بلکه دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر متکی به دهقانان امکان پذیر گردید." انقلاب فوریه‌ی سال ۱۹۱۷ در حقیقت اجرای دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در اختلاط مخصوصی با دیکتاتوری بورژوازی بود.

صحیح نیست که تئوری "انقلاب پرمنانت" را، که رادک راجع به آن خجالت زده سکوت اختیار می کند، روزا لوکزامبورگ و ترتسکی در سال ۱۹۰۵ پیش کشیده‌اند. حقیقت امر این است که این تئوری را پارووس و ترتسکی پیش کشیدند. حالا، پس از ده ماه، رادک اشتباه خود را تصحیح کرده و لازم می بیند، پارووس را به مناسبت "انقلاب پرمنانت" مورد طعن قرار دهد. ولی عدالت و انصاف ایجاب می کند که شریک پارووس یعنی ترتسکی نیز از طرف رادک مورد طعن قرار گیرد.

صحیح نیست که "انقلاب پرمنانت"، که بطلانش در انقلاب سال ۱۹۰۵ به اثبات رسید در "مرحله‌ی دوم تکامل تاریخی" یعنی در موقع انقلاب اکتبر صحیح از آب در آمد. تمام جریان انقلاب اکتبر و تمام تکامل آن بی پایگی کامل تئوری "انقلاب پرمنانت" و عدم تطابق آن را با اساس لنینیسم نشان داد و ثابت نمود.

با الفاظ شیرین دیپلوماسی پوسیده نمی توان شکاف ژرفی را که بین تئوری "انقلاب پرمنانت" و لنینیسم موجود است مستور داشت.

## راجع به پاره‌ای از خصوصیات تاکتیک بلشویک‌ها در دوره‌ی تدارک اکتبر

برای این که تاکتیک بلشویک‌ها را طی دوران تدارک اکتبر بفهمیم لازم است لااقل برخی از خصوصیات به ویژه مهم این تاکتیک را برای خود روشن سازیم. این بیشتر از آن جهت واجب است که در رسالات بی شماری که در باب تاکتیک بلشویک‌ها نوشته میشود غالباً از بیان همین خصوصیات چشم میپوشند. این خصوصیات کدامند؟

خصوصیت اول. از شنیدن سخنان ترتسکی، ممکن است چنین تصور نمود که در تاریخ تهی‌ی انقلاب اکتبر فقط دو دوره وجود دارد، یکی دوره‌ی اکتشاف و دیگری دوره‌ی قیام، هر چیزی که اضافه بر این است کار شیطان است. آیا نمایش آوریل سال ۱۹۱۷ چیست؟ "نمایش آوریل، که (چپ تر) از آن چه در نظر بود، از آب در آمد، عبارت از یک عمل اکتشافی برای آزمایش روحیه‌ی توده و روابط متقابله بین توده‌ها و اکثریت شوروی بود". پس نمایش ژوئیه سال ۱۹۱۷ چیست؟ به عقیده‌ی ترتسکی "این دفعه هم در حقیقت کار به اکتشاف نوین وسیع تری در دوره‌ی جدید و عالی تر نهضت منجر گردید" دیگر لازم به تذکر نیست که نمایش ژوئن سال ۱۹۱۷ که بر حسب تقاضای حزب ما صورت گرفت به طریق اولی به عقیده‌ی ترتسکی باید "اکتشاف" نامیده شود.

به این ترتیب چنین بر می آید که در ماه مارس ۱۹۱۷ بلشویک‌ها دارای ارتش سیاسی حاضر و آماده‌ای از کارگران و دهقانان بودند و اگر آنها این ارتش را نه فقط در آوریل نه در ژوئن و نه در ژوئیه به کار نیانداخته و فقط "به اکتشاف" مشغول بودند دلیلش این و فقط این بود که از "اطلاعات حاصله از اکتشاف" در آن زمان "علائم" مساعدی به دست نمی آمد.

دیگر لازم به تذکر نیست که این طور ساده گرفتن تاکتیک سیاسی حزب ما، غیر از مخلوط کردن تاکتیک عادی نظامی با تاکتیک انقلابی بلشویک‌ها چیز دیگری نیست.

در حقیقت تمام این نمایشات قبل از هر چیز نتیجه‌ی فشار خود به خودی توده‌ها و نتیجه‌ی بر آشفتگی توده‌ها علیه جنگ بود که آنها را به کوچه می کشاند.

در حقیقت نقش حزب در این جریان‌ها عبارت از شکل‌بندی و رهبری تظاهرات خود به خودی توده‌ها بود که در مسیر شوراهای انقلابی بلشویک‌ها ظهور می‌نمود. در حقیقت بلشویک‌ها در مارس ۱۹۱۷ ارتش سیاسی حاضری نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند. بلشویک‌ها این ارتش را در جریان مبارزه و تصادم طبقات از آوریل تا اکتبر سال ۱۹۱۷ تازه تشکیل می‌دادند (و بالاخره برای ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ آن را تشکیل دادند). و این ارتش از طریق نمایشات ماه آوریل و از طریق نمایشات ماه ژوئن و ژوئیه و از طریق انتخابات محلی و شهری دوما و از طریق مبارزه با ماجرای کرنیلف و از طریق به دست آوردن شوراهای تشکیل می‌شد. ارتش سیاسی با ارتش نظامی فرق دارد. اگر فرماندهی نظامی با در دست داشتن ارتش حاضر و مهیا به جنگ می‌پردازد، حزب باید ارتش خود را در جریان خود مبارزه و در جریان تصادمات طبقات، ضمن این که خود توده‌ها با تجربه‌ی شخصی خود به صحت شعارهای حزب و به صحت سیاست آن اطمینان حاصل می‌کنند، تشکیل دهد.

البته هر یک از این نمایشات تا اندازه‌ای تناسب قوای نامرئی طرفین را آشکار می‌ساخت و مکشوف می‌نمود ولی هدف نمایش در آنجا اکتشاف نبوده بلکه اکتشاف نتیجه‌ی طبیعی آن بوده است.

لنین وقایع قبل از قیام ماه اکتبر را تجزیه و تحلیل نموده آنها را با حوادث از آوریل تا ژوئیه مقایسه کرده، می‌گوید:

« وضع از آن قرار نیست که بلافاصله قبل از ۲۰ - ۲۱ آوریل، ۹ ژوئن و در ۳ ژوئیه بود، زیرا در آن وقت هیجانی به خودی خود وجود داشت که این هیجان را ما، به منزله‌ی یک حزب، یا در نمی‌یافتیم (۲۰ آوریل) و یا آن که جلوی آن را گرفته به شکل یک نمایش مسالمت آمیز در می‌آوردیم (۹ ژوئن و ۳ ژوئیه). زیرا آن وقت ما به خوبی می‌دانستیم، که شوراها هنوز در دست ما نبوده دهقانان هنوز به طریقه‌ی لیبردانف چرنف عقیده دارند نه به طریقه‌ی بلشویکی (قیام)، و بنابراین اکثریت مردم نمی‌تواند با ما باشد و به این مناسبت قیام قبل از موقع است. » (رجوع به جلد ۲۱ ص ۳۴۵).

واضح است که با "اکتشاف" تنها به جایی نمی‌توان رسید.  
از قرار معلوم مطلب در "اکتشاف" نبوده بلکه در این است که:  
(۱) حزب طی تمام دوره‌ی تدارک برای اکتبر در مبارزه‌ی خود، بدون هیچ گونه انحرافی، به رشد خود به خودی جنبش توده‌ای انقلابی اتکاء داشت؛

۲) حزب، در حالی که به این رشد خود به خودی اتکاء داشت، رهبری بدون شریک جنبش را هم در دست خود حفظ می نمود؛

۳) این گونه رهبری نهضت امر تشکیل قشون سیاسی توده را برای قیام اکتبر آسان می کرد؛

۴) این سیاست حزب نمی توانست به آنجا منجر نشود که تمام تدارک برای اکتبر فقط تحت رهبری یک حزب یعنی حزب بلشویکها جریان یابد؛

۵) این گونه تدارک برای اکتبر به نوبه‌ی خود به آنجا منجر شد که در نتیجه‌ی قیام اکتبر قدرت حاکمه به دست یک حزب یعنی حزب بلشویکها افتاد.

پس رهبری بدون شریک یک حزب یعنی حزب کمونیست‌ها، که نکته‌ی اساسی تدارک برای اکتبر می باشد، علامت مشخصه‌ی انقلاب اکتبر و در دوره‌ی تدارک برای اکتبر اولین خصوصیت تاکتیک بلشویکها می باشد.

تصور نمی رود لازم به اثبات باشد که بدون این خصوصیت در تاکتیک بلشویکها، پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا با وجود شرایط امپریالیسم غیر ممکن می بود.

خود این مزیت انقلاب اکتبر نسبت به انقلاب سال ۱۸۷۱ فرانسه است که در آنجا رهبری بین دو حزب تقسیم شده بود که هیچ کدام از آن دو حزب را هم نمی توان حزب کمونیست نامید.

خصوصیت دوم: به این ترتیب تدارک برای اکتبر تحت رهبری یک حزب، یعنی حزب بلشویکها، انجام می گرفت. حال ببینیم حزب، این رهبری را چگونه و به چه طریق انجام می داد. این رهبری از طریق مجرد نمودن احزاب سازشکار که در دوره‌ی انفجار انقلاب خطرناک ترین دستجات بودند و از راه دور ساختن اس. ارها و منشویکها انجام پذیرفت.

قاعده‌ی اساسی استراتژیک لنینیسیم عبارت از چیست؟  
عبارت از اذعان به این مطالب است که:

۱) خطرناک ترین تکیه گاه اجتماعی دشمنان انقلاب در دوره‌ی نزدیک شدن انفجار انقلاب، احزاب سازشکار می باشند؛

۲) بدون مجرد ساختن این احزاب سرنگونی دشمن (تزاریسم یا بورژوازی) غیر ممکن است؛

۳) به این مناسبت، در دوره‌ی تدارک انقلاب، عمده ترین ضربه‌ها باید متوجه‌ی مجرد ساختن این احزاب و جدا کردن توده‌های وسیع زحمتکشان از آنان باشد.

در دوره‌ی مبارزه با تزاریسم، در دوره‌ی تدارک برای انقلاب بورژوا - دمکراتیک ( ۱۹۰۵ - ۱۹۱۶ ) خطرناک ترین تکیه گاه اجتماعی تزاریسم حزب سلطنت طلبان لیبرال یعنی حزب کادتها بود. چرا؟ زیرا حزب سازشکار

و حزب سازش ده بین تزاریسیم و اکثریت مردم یعنی تمام توده‌ی دهقانی بود. طبیعی است که ضربات عمده خود را حزب، متوجه‌ی کادتها می کرد، زیرا بدون مجرد ساختن کادتها، جدا کردن دهاقین از تزاریسیم غیر مقدور بود، و اگر این جدائی تأمین نمی شد پیروزی انقلاب نیز میسر نمی گردید. در آن زمان خیلی‌ها متوجه این خصوصیت استراتژی بلشویکی نشده و بلشویک‌ها را در مبارزه با کادتها به زیاده روی و "کینه به کادت" متهم کرده و می گفتند مبارزه با کادتها "مانع" مبارزه‌ی بلشویک‌ها با دشمن عمده یعنی تزاریسیم است. ولی این اتهامات بی اساس نشان می داد که تا چه اندازه استراتژی بلشویک‌ها که خواستار مجرد کردن احزاب سازشکار برای تسهیل و نزدیک کردن غلبه بر دشمن عمده است، برای آنها غیر مفهوم بوده است.

تصور نمی رود لازم به اثبات باشد که بدون چنین استراتژی تفوق پرلتاریا در انقلاب بورژوا - دمکراتیک غیر ممکن بود.

در دوره‌ی تدارک برای اکتبر مرکز ثقل قوایی که مبارزه می کردند به صحنه‌ی جدیدی منتقل شد. تزار از بین رفت. حزب کادتها از نیروی سازشکارانه به نیروی اداره کننده و حاکمه‌ی امپریالیسم مبدل شد. مبارزه دیگر بین تزاریسیم و ملت نبود بلکه بین بورژوازی و پرولتاریا بود. در این دوره خطرناک ترین تکیه گاه اجتماعی امپریالیسم، احزاب خرده بورژوازی دمکراتیک یعنی حزب اس.ارها و حزب منشویک‌ها بودند. چرا؟ زیرا این احزاب در این زمان حزب سازشکار و سازش ده بین امپریالیسم و توده‌های زحمتکش بودند. طبیعی است که ضربات عمده‌ی بلشویک‌ها در آن زمان متوجه این احزاب بود و بر ضد آنان به کار میرفت، زیرا بدون مجرد ساختن این احزاب به جدا شدن توده‌ی زحمتکش از امپریالیسم نمی شد، اطمینان حاصل کرد، و بدون تأمین این جدائی به پیروزی انقلاب شوروی هم اطمینان حاصل نمی شد. در آن وقت خیلی‌ها این خصوصیت تاکتیک بلشویک‌ها را نفهمیده و بلشویک‌ها را متهم می کردند که نسبت به اس.ارها و منشویک‌ها "بیش از اندازه کینه ورزی کرده" و هدف عمده‌ی خود را "فراموش می کنند". ولی تمام دوره‌ی تدارک برای اکتبر با فصاحت تمام می گوید که بلشویک‌ها فقط در سایه‌ی این تاکتیک توانستند پیروزی انقلاب اکتبر را تأمین نمایند.

علامت مشخصه‌ی این دوره عبارت است از انقلابی شدن روزافزون توده‌های زحمتکش دهقانان، مایوس شدن آنان از اس.ارها و منشویک‌ها، دور شدن آنان از این احزاب، برگشت و گرد آمدن مستقیم آنان در پیرامون پرولتاریائی که تا آخر انقلابی بوده و یگانه نیروئی است که استعداد دارد کشور را به صلح برساند. تاریخ این دوره، تاریخ مبارزه‌ی بین اس.ارها و منشویک‌ها از یک طرف و بلشویک‌ها از طرف دیگر بر سر توده‌های زحمتکش دهقانی و

برای بدست آوردن این توده‌ها می‌باشد. سرنوشت این مبارزه را دوره‌ی ائتلاف، دوره‌ی کرنسکی، امتناع اس.ارها و منشویک‌ها از ضبط اراضی ملاکین، مبارزه‌ی اس.ارها و منشویک‌ها برای ادامه‌ی جنگ، تعرض ماه ژوئن در جبهه، تعیین حکم اعدام برای سربازان و عصیان کورنیلوف حل نمود و حل آن هم کاملاً به نفع استراتژی بلشویک‌ها بود. زیرا بدون مجرد ساختن اس.ارها و منشویک‌ها سرنگونی حکومت امپریالیستی ممکن نبود و بدون واژگونی این حکومت هم خلاصی از جنگ میسر نمی‌شد. به طوری که معلوم گردید سیاست مجرد ساختن اس.ارها و منشویک‌ها یگانه سیاست درست بوده است.

پس مجرد ساختن حزب منشویک‌ها و اس.ارها به منزله‌ی خط مشی اساسی رهبری امور مربوط به تدارک برای اکتبر، دومین خصوصیت تاکتیک بلشویک‌ها می‌باشد.

تصور نمی‌رود لازم به اثبات باشد که بدون این خصوصیت تاکتیک بلشویک‌ها، اتحاد طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش دهقانان در هوا معلق می‌ماند.

قابل توجه است که ترتسکی در کتاب "درس‌های اکتبر" خود از این خصوصیت تاکتیک بلشویکی هیچ یا تقریباً هیچ صحبت نمی‌دارد.

خصوصیت سوم: رهبری حزب در کارهای مربوط به تدارک برای اکتبر از راه مجرد ساختن احزاب اس.ار و منشویک و از راه جدا کردن توده‌های وسیع کارگران و دهقانان از آنها، انجام می‌گرفت. حال ببینیم نحوه‌ی صریح این تجرد چه بود و به چه شکل و تحت چه شعارهایی از طرف حزب عملی می‌گردید؟ این تجرد به شکل نهضت انقلابی توده‌ها برای حکومت شوراها و در تحت شعار "تمام قدرت به دست شوراها!" و از راه مبارزه برای تبدیل شوراها از ارگان بسیج‌کننده‌ی توده‌ها به ارگان قیام و ارگان حکومت و دستگاه جدید دولتی پرولتاریا عملی می‌شد.

چرا بلشویک‌ها مخصوصاً دست به دامن شوراها زدند و آن را به منزله‌ی آن اهرم اساسی تشکیلاتی دانستند که می‌توانست کار مجرد ساختن منشویک‌ها و اس.ارها را آسان کند و شایسته‌ی آن بود که کار انقلاب پرولتاریائی را به جلو سوق دهد و در سرنوشت خود این وظیفه را داشت که توده‌های میلیونی زحمتکش را به پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک سازد؟

معنی شوراها چیست؟

هنوز در سپتامبر سال ۱۹۱۷ بود که لنین می‌گفت:

« شوراها دستگاه دولتی جدیدی است که اولاً نیروی مسلحی از کارگران و دهقانان به دست می‌دهد که این نیرو دیگر مثل ارتش

دائمی سابق از مردم جدا نبوده بلکه به محکم ترین طرزى با آن مربوط است؛ از نقطه نظر نظامی این نیرو نسبت به نیروهای سابق آن قدر زیاد تر است که غیر قابل مقایسه می باشد؛ از نقطه نظر انقلابی با هیچ نیروی دیگری قابل معاوضه نیست. دوم این که این دستگاه رابطه‌ای با توده‌ها و با اکثریت مردم ایجاد می کند و این رابطه به قدری مستحکم و ناگسستنی است و تفتیش و تجدید آن به قدری سهل است که نظیر آن در دستگاه حکومتی قدیم حتی در خاطره‌ها هم وجود ندارد. سوم این که این دستگاه از نظر انتخابی بودن آن و قابل تعویض بودن هیئت آن بنا به اراده‌ی ملت، که آن هم بدون جریان‌های بطئی اداری به عمل می آید، نسبت به دستگاه گذشته به مراتب دمکراسی تر است. چهارم این که این دستگاه با انواع حرفه‌ها ایجاد رابطه‌ی محکم نموده و بدین وسیله انجام متنوع ترین اصلاحات را بدون بورکراتیسم آسان می نماید. پنجم این که این دستگاه به پیش آهنگ، که فهمیده ترین و با انرژی ترین و پیشروترین قسمت طبقات مظلوم کارگر و دهقان است، شکل سازمانی داده و به این ترتیب دستگاهی می شود که به وسیله‌ی آن، پیش آهنگ طبقات مظلوم می تواند تمام توده‌ی عظیم این طبقات را که تاکنون کاملاً در خارج از محیط حیات سیاسی و خارج از محیط تاریخ واقع شده بودند، تعالی بخشد و تربیت کند. بیاموزد و از پی خود ببرد. ششم این که این دستگاه امکان میدهد که سودمندی پارلمانتاریسم با سودمندی دمکراتیسم مستقیم و بلاواسطه، مجتمع شود. یعنی وظائف قانون گذاری و اجرای قوانین هر دو در وجود نمایندگان انتخاب شده از طرف ملت متمرکز گردد. این قدمی که در تکامل دمکراسی نسبت به پارلمانتاریسم بورژوازی برداشته می شود چنان قدمی به جلو است که دارای اهمیت تاریخی جهانی می باشد...

اگر نیروی خلاقه‌ی ملی طبقات انقلابی، شوراها را تشکیل نمی داد کار انقلاب پرولتاریائی در روسیه کاری نومیدانه می بود، زیرا پرولتاریا بدون شک با دستگاه حاکمه‌ی قدیم نمی توانست حاکمیت را در دست نگه دارد و یک باره هم نمی توان دستگاه جدیدی ایجاد نمود. » (رجوع به جلد ۲۱ ص ۲۵۸ - ۲۵۹).

به این دلیل بود که بلشویک‌ها دست به دامن شوراها زدند که به منزله‌ی حلقه‌ی اساسی تشکیلاتی و قادر به تسهیل سازمان دهی انقلاب اکبر و ایجاد دستگاه تازه‌ی نیرومند دولتی پرولتاریا بود.

شعار "همه‌ی قدرت به دست شوراهای!" از نظر تکامل داخلی خود دو مرحله را پیموده است: مرحله‌ی اول ( قبل از شکست بلشویک‌ها در ماه ژوئیه هنگام حکومت دوگانه ) و مرحله‌ی دوم ( بعد از شکست عصیان کرنیلف ). در مرحله‌ی اول معنی این شعار عبارت بود از گسیخته شدن ائتلاف منشویک‌ها و اس.ارها با کادتها و تشکیل حکومت شوروی از منشویک‌ها و اس.ارها ( زیرا شوراهای در آن زمان در دست اس.ارها و منشویک‌ها بودند)، حق آزادی پرپاگانده و تبلیغ برای اپوزیسیون ( یعنی برای بلشویک‌ها ) و آزادی مبارزه‌ی احزاب در داخل شوراهای به این حساب که از طریق این نوع مبارزه بالاخره بلشویک‌ها قادر خواهند شد شوراهای را به دست آورده و در جریان تکامل مسالمت آمیز انقلاب، هیئت دولت شوروی را تغییر دهند. البته معنی این نقشه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا نبود. ولی بدون شک تدارک شرایط لازمه را برای تأمین این دیکتاتوری آسان می کرد، زیرا منشویک‌ها و اس.ارها که به موجب این نقشه در رأس حکومت قرار می گرفتند، مجبور بودند پروگرام ضد انقلابی خود را عملاً نشان دهند و لذا افشای طبیعت واقعی این احزاب و مجرد گشتن آنها و جدائی آنان از توده‌ها تسریع می گشت. لیکن شکست بلشویک‌ها در ماه ژوئیه رشته‌ی جریان این تکامل را گسیخت و به عناصر ضد انقلابی، یعنی ژنرال‌ها و کادتها، برتری داد و اس.ارها و منشویک‌ها را به آغوش آنان انداخت. این اوضاع حزب را وادار کرد که شعار "تمام قدرت به دست شوراهای!" را موقتاً کنار بگذارد تا مجدداً آن را در شرایط رونق نوین انقلاب به میان آورد.

شکست عصیان کرنیلف مرحله‌ی دوم را افتتاح نمود و شعار "تمام قدرت به دست شوراهای!" از نو به میان آمد. اما حالا دیگر این شعار آن معنایی را که در مرحله‌ی اول داشت، دارا نبود. مضمون آن از ریشه تغییر کرده بود. حالا دیگر این شعار به معنای جدائی کامل از امپریالیسم و افتادن حکومت به دست بلشویک‌ها بود زیرا اکنون دیگر اکثریت شوراهای در دست بلشویک‌ها بود. حالا دیگر معنی این شعار عبارت بود از رسیدن مستقیم انقلاب به مرحله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا از طریق قیام و بالاتر از آن اکنون دیگر معنی این شعار سازمان دادن و شکل دولتی دادن به دیکتاتوری پرولتاریا بود.

اهمیت بی اندازه‌ی تاکتیک تبدیل شوراهای به ارگان‌های حاکمیت دولتی در آن بود که میلیون‌ها توده‌ی زحمتکش را از امپریالیسم دور کرده و حزب منشویک‌ها و اس.ارها را که آلت امپریالیسم بودند از اعتبار انداخته و این توده‌ها را از طریق به اصطلاح مستقیم به دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک می ساخت.

بنابراین سیاست تبدیل شوراها به ارگان‌های حاکم‌هی دولتی عمده‌ترین شرط مجرد ساختن احزاب سازشکار و پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد، این است سومین خصوصیت تاکتیک بلشویک‌ها در دوره‌ی تدارک برای اکتبر.

خصوصیت چهارم اگر ما این مسائل را بررسی نکنیم که چرا بلشویک‌ها موفق شدند شعارهای حزبی خود را به شعار توده‌های میلیونی، به شعاری که انقلاب را به جلو سوق می‌داد، بدل کنند و چرا و چگونه آنها موفق می‌شدند صحت سیاست خود را نه فقط به پیشوایان و نه فقط به اکثریت طبقه‌ی کارگر بلکه به اکثریت مردم هم بفهمانند، آن وقت منظره ناقص خواهد ماند.

مسئله در این جا است که برای پیروزی انقلاب، اگر این انقلاب حقیقتاً از آن مردم باشد و میلیون‌ها توده را فرا بگیرد، فقط صحت شعار حزبی کافی نیست. برای پیروزی انقلاب یک شرط لازم دیگر هم باید وجود داشته باشد و آن این است: که خود توده‌ها با تجربه‌ی شخصی خود به صحت این شعارها ایمان آورند. فقط آن وقت است که شعار حزب خود توده‌ها می‌شود. فقط آن وقت است که انقلاب حقیقتاً انقلاب مردم می‌شود. یکی از مختصات تاکتیک بلشویک‌ها در دوره‌ی تدارک برای اکتبر آن است که می‌توانست آن راه‌ها و پیچ و خم‌هایی را که طبیعتاً باعث نزدیکی توده‌ها به شعارهای حزبی می‌گردد و آنها را به اصطلاح تا خود آستانه‌ی انقلاب می‌رساند صحیحاً معین کند و به این ترتیب برای آنها آسان می‌کرد که با تجارب شخصی خود صحت این شعارها را حس کنند، رسیدگی کنند و به آن پی ببرند. به عبارت دیگر یکی از مختصات تاکتیک بلشویک‌ها در آن است که این تاکتیک رهبری حزب را با رهبری توده‌ها مخلوط نمی‌کند و به طور روشن فرق بین رهبری نوع اول و رهبری نوع دوم را می‌بیند و به این ترتیب این تاکتیک نه فقط علم رهبری حزب بلکه علم رهبری میلیون‌ها توده‌ی زحمتکش می‌باشد.

نمونه‌ی بارز ظهور این خصوصیت تاکتیک بلشویکی تجربه‌ی دعوت مجلس مؤسسان و پراکنده ساختن آن است.

می‌دانیم که بلشویک‌ها شعار جمهوری شوراها را در همان ماه آوریل سال ۱۹۱۷ به میان آورده بودند. می‌دانیم که مجلس مؤسسان پارلمان بورژوازی بوده و از بیخ و بن با جمهوری شوراها متضاد است. پس علت این پیش آمد چه بود که بلشویک‌ها در عین این که به سوی جمهوری شوراها رهسپار بودند دعوت فوری مجلس مؤسسان را از حکومت موقتی خواستار شدند؟ علت این پیش آمد چه بود که بلشویک‌ها نه تنها در انتخابات شرکت کردند بلکه خودشان مجلس مؤسسان را دعوت نمودند؟ علت این پیش آمد چه بود که بلشویک‌ها یک ماه قبل از قیام وقتی که از مرحله‌ی کهن به سوی مرحله‌ی نوین عبور می‌کردند ترکیب موقتی جمهوری شوراها را با مجلس مؤسسان جانش می‌دانستند؟

علت این "پیش آمد" آن بود که:

- ۱) فکر مجلس مؤسسان یکی از فکرهائی بود که میان توده‌های وسیع اهالی وجهه‌ی عمومی داشت؛
  - ۲) شعار دعوت فوری مجلس مؤسسان، افشای طبیعت ضد انقلابی حکومت موقتی را آسان می‌کرد؛
  - ۳) برای این که ایده‌ی مجلس مؤسسان در انظار توده‌های مردم بی اعتبار شود، لازم بود این توده‌ها را با تقاضایشان راجع به زمین و صلح و حکومت شوراها به پای دیوارهای مجلس مؤسسان رسانید، تا بدین ترتیب با مجلس مؤسسان، به همان شکلی که این مجلس در عالم واقعیت و زندگی وجود دارد، برخورد نمایند.
  - ۴) فقط به این ترتیب ممکن بود این کار را برای توده‌ها آسان کرد که با تجربه‌ی شخصی خود ضد انقلابی بودن مجلس مؤسسان را درک کرده و لزوم پراکندن آن را احساس نمایند.
  - ۵) تمام اینها امکان ترکیب موقتی جمهوری شوراها و مجلس مؤسسان را که یکی از وسائل از بین بردن مجلس مؤسسان بود، تجویز می‌کرد؛
  - ۶) اگر این گونه ترکیب، به شرط افتادن حکومت به دست شوراها، عملی می‌شد، تازه معنی‌اش این می‌بود که مجلس مؤسسان مطیع شوراها شود، بدل به زائده‌ی شوراها گردد و بدون درد و الم بدرود حیات گوید.
- تصور نمی‌رود لازم به اثبات باشد که بدون اجرای چنین سیاستی از طرف بلشویک‌ها، پراکندن مجلس مؤسسان به این آسانی‌ها انجام نمی‌گرفت و اقدامات بعدی اس.ارها و منشویک‌ها تحت شعار "تمام قدرت به دست مجلس مؤسسان" به سختی به زمین نمی‌خورد.
- لنین می‌گوید:

« ما در خلال مدت، از سپتامبر تا نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخاب پارلمان بورژوازی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا سیاست ما صحیح بود یا خیر؟ آیا ما بلشویک‌های روسیه در سپتامبر تا نوامبر سال ۱۹۱۷ بیشتر از کمونیست‌های کشورهای غرب حق نداشتیم، بگوئیم که در روسیه، پارلمان‌تاریسم از صحنه‌ی سیاست دور افتاده است؟ البته حق داشتیم زیرا بالاخره صحبت سر آن نیست که پارلمان از مدت‌ها پیش وجود داشته و یا تازه به وجود آمده است بلکه بر سر آن است که توده‌های وسیع زحمت کشان برای قبول رژیم شوروی و پراکندن (یا اجازه‌ی پراکندن) پارلمان بورژوازی دمکراتیک تا چه اندازه (از لحاظ سیاسی و عقیده و عمل) آماده

می باشند. این مسئله که طبقه‌ی کارگر شهرها و سربازان و دهقانان روسیه در خلال مدت از سپتامبر تا نوامبر سال ۱۹۱۷ نظر به یک رشته شرایط مخصوص، به طوری که ندرتاً نظیر آن دیده می شود، برای قبول رژیم شوروی و پراکندن دموکراسی ترین پارلمان بورژوازی آماده بودند؛ واقعیتی است کاملاً مسلم و از لحاظ تاریخی مدلل. با وصف این بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند بلکه خواه پیش از آن که حاکمیت سیاسی به دست پرولتاریا بیفتد و خواه بعد از آن در انتخابات شرکت کردند. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۲۰۱ - ۲۰۲).

پس چرا آنها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند؟ لنین می گوید برای این که:

« شرکت در پارلمان بورژوا - دموکراتیک حتی چند هفته قبل از پیروزی جمهوری شوروی و حتی بعد از آن نه فقط به پرولتاریای انقلابی ضرر نمی رساند، بلکه برای او آسان می کند که به توده‌های عقب مانده ثابت نمایند چرا این قبیل پارلمان‌ها شایسته‌ی پراکنده شدن هستند، و هم چنین موفقیت در پراکندن آنها و "ورافتادن سیاسی" پارلمان‌تاریسم بورژوازی را آسان می نماید. » (رجوع به همان جا).

قابل توجه است که ترتسکی این خصوصیت تاکتیک بلشویک‌ها را نمی فهمد و به "تئوری" هم آهنگی مجلس مؤسسان با شوراها پوزخند می زند و آن را پیروی از عقیده‌ی هیلفردینگ می داند. او نمی فهمد که تجویز چنین هم آهنگی بین این دو، یا وجود شعار قیام و پیروزی محتمل شوراها، تجویزی که با دعوت مجلس مؤسسان رابطه دارد، یگانه تاکتیک انقلابی است که هیچ ربطی به تاکتیک هیلفردینگ، که عبارت از تبدیل شوراها به زائده‌ی مجلس مؤسسان است، ندارد و اشتباه بعضی از رفقا در این مسئله دلیل نمی شود که او نسبت به عقیده‌ی کاملاً صحیح لنین و حزب راجع به "دولت مداری مشترک" در شرایط معینی، بدگوئی کند. (جلد ۲۱ ص ۳۳۸ مقایسه شود).

او نمی فهمد که بدون سیاست مخصوص بلشویک‌ها مربوط به مجلس مؤسسان، آنها نمی توانستند میلیون‌ها توده‌ی مردم را به طرف خود جلب کنند، بدون جلب این توده‌ها هم تبدیل قیام اکتبر به انقلاب عمیق مردم ممکن نبود.

جالب توجه آن که ترتسکی حتی به کلمات "مردم"، "دمکراسی انقلابی" و غیره که در مقاله‌های بلشویک‌ها دیده می‌شود نیز پوزخند زده استعمال این الفاظ را برای مارکسیست‌ها پسندیده نمی‌داند.

ظاهراً ترتسکی فراموش می‌کند که لنین، این مارکسیست مسلم، حتی در سپتامبر سال ۱۹۱۷، یک ماه قبل از پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا، نوشته است که:

« باید فوراً تمام قدرت به دست دمکراسی انقلابی که در رأس آن پرولتاریای انقلابی قرار گرفته انتقال یابد. » ( رجوع به جلد ۲۱ ص ۱۹۸ ).

معلوم می‌شود ترتسکی فراموش کرده است که لنین، این مارکسیست مسلم، پس از نقل قسمتی از مکتوب مشهور مارکس به گوگلمان ( مورخه‌ی آوریل سال ۱۸۷۱ ) راجع به این که شکستن دستگاه اداری و نظامی دولتی شرط اول هر انقلاب حقیقی ملی در قاره می‌باشد، با وضوح کامل سطور ذیل را می‌نویسد:

« این تذکر بسیار عمیقانه‌ی مارکس جالب و حائز بسی دقت است که گفته است: متلاشی ساختن ماشین اداری و نظامی دولتی "شرط مقدماتی هر انقلاب حقیقی مردم است". این مفهوم انقلاب "مردم" از زبان مارکس شاید عجیب به نظر آید و ممکن است روس‌های طرفدار پلخانف و منشویک‌ها، این پیروان استرووه، که می‌خواهند خود را مارکسیست قلمداد کنند، این گفته‌ی مارکس را "اشتباه لفظی" اعلام نمایند. آنها مارکسیسم را لیبرال مابانه به قدری کج و معوج و فقیر کرده‌اند که برای آنها جز در مقابل هم قرار دادن انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتاریائی چیز دیگری وجود ندارد، و این مقابله هم در نزد آنها فاقد روح و زندگی است...»

در هیچ کشوری از کشورهای قاره‌ی اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت مردم را تشکیل نمی‌داد. و انقلاب "مردم" یعنی انقلابی که حقیقتاً اکثریت را وارد نهضت بکند، فقط موقعی می‌توانست این جنبه را احراز کند که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در برگیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که "مردم" را تشکیل می‌دادند. دو طبقه‌ی نامبرده را این متحد می‌سازد که هردوی آنها از طرف "دستگاه اداری و نظامی دولتی" در معرض ظلم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند. خورد کردن این دستگاه و شکستن آن؛ این است آن چه که منافع حقیقی "مردم" منافع اکثریت آن و کارگران و اکثریت دهقانان

را در بردارد، این است "شرط مقدماتی" اتحاد آزادانه‌ی تھی دست  
ترین دهقانان با پرولترها و بدون چنین اتحادی هم دمکراسی دوام  
نداشته و تجدید سازمان به شکل سوسیالیستی امکان ناپذیر است. »  
(جلد ۲۱ ص ۳۹۵ - ۳۹۶).

این سخنان لنین را نباید در طاق نسیان گذاشت.  
پس، توده‌ها را از روی تجربه‌ی شخصی به صحت شعارهای حزبی معتقد  
کردن، آنها را به مواضع انقلابی رساندن، عمده ترین شرط جلب میلیون‌ها مردم  
زحمتکش به سوی حزب بوده و این است خصوصیت چهارم تاکتیک بلشویک‌ها  
در دوره‌ی تدارک برای اکتبر.  
به عقیده‌ی من برای آن که علائم مشخصه‌ی این تاکتیک را واضح ببینیم،  
آن چیزهائی که گفته شد کفایت می‌کند.

## ۴

### انقلاب اکتبر به منزله‌ی آغاز و مقدمه‌ی انقلاب جهانی

بدون شک تئوری عمومی پیروزی انقلاب در کشورهای عمده‌ی اروپا در  
آن واحد، تئوری عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، یک تئوری  
مصنوعی در آمد که با حیات غیر قابل تطبیق می‌باشد. تاریخ هفت ساله‌ی  
انقلاب پرولتاریا در روسیه، نه برله، بلکه بر علیه این تئوری گویا است. این  
تئوری چون با حقایق مسلم متناقض است نه فقط به عنوان طرح انقلاب جهانی  
قابل قبول نیست، بلکه اگر عنوان شعار هم رویش بگذاریم غیر قابل قبول تر  
می‌شود، زیرا این تئوری، به جای باز کردن دست ابتکار کشورهای جداگانه‌ای  
که بنا بر شرایط معین تاریخی امکان می‌یابند مستقلاً جبهه‌ی سرمایه را بشکافند  
آن را می‌بندد؛ زیرا این تئوری محرک این نیست که کشورهای جداگانه به طور  
فعال سرمایه را در معرض حمله قرار دهند بلکه محرک عدم فعالیت و انتظار

فرا رسیدن موقع "انفجار عمومی" است؛ زیرا این تئوری به جای آن که پرولتراهاى کشورهاى جداگانه را با عزم راسخ انقلابى پرورش دهد آنها را با شک و تردیدهاى ملت مابانه‌اى حاكى از این که "نکند دیگران از ما پشتیبانى نمایند"، بار مى آورد. لنين كاملاً حق دارد که مى گوید:

« پیروزی پرولتاريا در یک کشور "حادثه‌اى است معمولی" و "انقلاب هم زمان در چند کشور" فقط مى تواند "استثنائى نادر" باشد. » ( رجوع به جلد ۲۳ ص ۳۵۴ ).

اما چنان که مى دانيم تئورى انقلاب لنين فقط به این جانب مسئله محدود نمی گردد و در عين حال تئورى تکامل انقلاب جهانى هم هست<sup>۳</sup> پیروزی سوسیالیسم در یک کشور موضوع مستقلى نیست. انقلاب کشورى که پیروز گردیده است نباید خود را به منزله‌اى واحد مستقلى بداند، بلکه باید خود را به منزله‌اى وسیله‌اى برای تسريع پیروزی پرولتاريا در کشورهاى دیگر بشمارد. زیرا پیروزی انقلاب در یک کشور، و در این مورد در روسیه، فقط محصول تکامل ناموزون و از هم پاشیدن متصاعد امپریالیسم نیست بلکه در عين حال آغاز و مقدمه‌اى انقلاب جهانى نیز مى باشد.

بلا شک طرق تکامل انقلاب جهانى به این سادگى ها هم نیست که سابق بر این، یعنی قبل از پیروزی انقلاب در یک کشور و قبل از ظهور امپریالیسم تکامل یافته، که خود "آستانه‌اى انقلاب سوسیالیستى" است، ممکن بود به نظر آید. زیرا در شرایط امپریالیسم تکامل یافته عامل جدیدى مثل قانون تکامل ناموزون کشورهاى سرمایه داری به ظهور پیوست، که حاكى از ناگزیر بودن تصادمات جنگى و ضعف عمومى جبهه‌اى جهانى سرمایه و امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهاى جداگانه است. زیرا چنین عامل جدیدى، مثل کشور عظیم و وسیع شوروى که در بین غرب و شرق، در بین مرکز استثمار مالی دنیا و عرصه‌اى ظلم و ستم یعنی کشورهاى مستعمره واقع شده، به ظهور پیوسته است که فقط وجودش تمام جهان را انقلابى میکند.

همه‌اى اینها آن چنان عواملی هستند (درباره‌اى عوامل کم اهمیت دیگر صحبت نمی دارم) که نمی توان در موقع بررسی طرق انقلابى جهانى در مد نظر قرار نداد.

سابقاً معمول بود این طور تصور کنند که انقلاب از این راه تکامل خواهد یافت که عناصر سوسیالیستى به طور موزونى "نضج خواهند گرفت" و این هم

---

۳ - به قسمت " اصول لنينيسم " مراجعه شود. ی. استالين

قبل از همه در ممالک ترقی یافته تر و "پیش افتاده" رخ خواهد داد. اما اکنون این تصور احتیاج به تغییرات بزرگی دارد.  
لنین می گوید:

« اکنون سیستم روابط بین المللی به این صورت در آمده است که در اروپا یک دولت تحت اسارت دول پیروزمند قرار گرفته و این دولت هم آلمان است. دیگر این که یک رشته از کشورها و آن هم قدیمی ترین کشورهای غرب به علت فاتح بودنشان در شرایطی واقع شده اند که می توانند از فتح خود استفاده کرده و به نفع طبقه‌ی ستمکش خود گذشت‌های جزئی بکنند، گذشت‌هایی که به هر جهت تا حدی نهضت انقلابی را به تأخیر انداخته و وضعی شبیه به "صلح اجتماعی" ایجاد می کند. »

« در عین حال یک سلسله از کشورهای شرق، هندوستان، چین و غیره، مخصوصاً به علت جنگ امپریالیستی اخیر، کاملاً از مجرای اولیه‌ی خود بیرون افتاده‌اند. تکامل این کشورها کاملاً متوجه مقیاس سرمایه‌داری تمام اروپا گشته و جنب و جوشی که در تمام اروپا مشهود است در این کشورها هم آغاز شده است، و حالا برای همه‌ی عالم واضح است که این کشورها به چنان طریق تکاملی جلب شده‌اند که نمی تواند منجر به بحران تمام سرمایه داری جهانی نشود. »

به همین جهت و در اثر همین وضعیت:

« کشورهای سرمایه داری قسمت غرب اروپا تکامل خود را به طرف سوسیالیسم از طریق انجام خواهند داد... غیر از آن طریقی که ما سابقاً انتظار آن را داشتیم. آنها تکامل خود را به این طریق انجام نخواهند داد که سوسیالیسم در این کشورها به طور موزونی "نضج بگیرد" بلکه از راه استثمار کشورهای توسط دولت‌های دیگر، از طریق استثمار اولین کشور مغلوب در جنگ امپریالیستی انجام خواهند داد که آن هم توأم با استثمار تمام شرق خواهد بود. اما از طرف دیگر شرق هم به واسطه‌ی همان اولین جنگ امپریالیستی کاملاً به جنبش انقلابی در آمده و کاملاً به گرداب عمومی نهضت انقلابی جهانی جلب گردیده‌است. » ( رجوع به جلد ۲۷ ص ۴۱۵ - ۴۱۶ ).

اگر به آن چه گفته شد این واقعیت را هم اضافه کنیم، که نه تنها کشورهای مغلوب و مستعمرات از طرف کشورهای فاتح استثمار می شوند بلکه عده‌ای از کشورهای فاتح هم به دام استثمار مالی قوی ترین کشورهای فاتح از قبیل انگلستان و آمریکا گرفتار می شوند؛ که تضاد بین تمام این کشورها مهم ترین عامل انهدام امپریالیسم جهانی می باشد؛ که غیر از این تضادها باز هم تضادهای عمیق تری در داخل هر یک از این کشورها وجود دارد و تکامل می یابد؛ که تمام این تضادها به واسطه‌ی وجود جمهوری عظیم شوراهای در جنب آنها عمیق تر و برنده تر می شوند، اگر تمام این مسائل را در نظر بگیریم، آن وقت منظره‌ی وضعیت مخصوص بین المللی کم و بیش کامل می شود.

بیشتر احتمال می رود که انقلاب جهانی از این راه تکامل یابد که یک رشته از کشورهای نوین به وسیله‌ی انقلاب با کمک پرولتاریای دول امپریالیست از سیستم دول امپریالیست جدا گردند. ما می بینیم که اولین کشور جدا شده و اولین کشور پیروزمند هم اکنون از طرف کارگران و توده‌ی زحمتکش کشورهای دیگر پشتیبانی می شود. بدون این حمایت، او نمی توانست پایدار بماند. بلا شک این حمایت زیاده‌تر شده و توسعه خواهد یافت. در این هم شکی نیست که هر قدر در اولین کشور پیروزمند، سوسیالیسم اساسی تر استحکام یابد و هر قدر این کشور زودتر به پایگاه بسط آتی انقلاب جهانی و اهرم تخریب آتی امپریالیسم بدل شود، همان قدر خود تکامل انقلاب جهانی و خود جریان جدا شدن کشورهای نوینی از امپریالیسم سریع تر و اساسی تر خواهد شد.

اگر صحیح است که پیروزی نهائی سوسیالیسم در اولین کشور آزاد شده بدون تقویت عمومی پرولترهای چند کشور دیگر غیر ممکن است، آن وقت به همان اندازه هم صحیح است که هر قدر کمک اولین کشور سوسیالیستی به کارگران و توده‌های زحمتکش تمام کشورهای باقی مانده مؤثرتر باشد، همان قدر هم انقلاب جهانی سریع تر و اساسی تر بسط خواهد یافت.

این کمک به چه نحوی باید ابراز گردد؟

اولاً به این نحو که کشور پیروزمند باید "حداکثر آن چه را که ممکن است در یک کشور برای تکامل و حمایت و بیداری انقلاب تمام کشورها انجام داد، انجام دهد" (لنین جلد ۲۳ ص ۳۸۵)

ثانیاً به این نحو که "پرولتاریای پیروزمند" یک کشور باید از "سرمایه داران سلب مالکیت نموده و در کشور خود تولید سوسیالیستی تشکیل داده، بر ضد باقی مانده‌ی دنیای سرمایه‌داری بر خیزد... و طبقات مظلوم کشورهای دیگر را به طرف خویش جلب نموده در میان این طبقات بر ضد سرمایه داران قیام بر پا کند و در صورت لزوم حتی با نیروی نظامی هم بر ضد طبقات

استثمار کننده و دولت‌های آنها به عمل پردازد " ( لنین جلد ۱۸ ص ۲۳۲ - ۲۳۳ )

جنبه‌ی خاص این کمک که از طرف کشور پیروزمند می شود نه فقط در آن است که پیروزی پرولترهای کشورهای دیگر را تسریع می کند بلکه در این نیز هست که با تسهیل این پیروزی، پیروزی قطعی سوسیالیسم را در اولین کشور پیروزمند نیز ضمناً تأمین می نماید.

محتمل تر از همه آن که در جریان تکامل انقلاب جهانی، در ردیف کانون‌های امپریالیسم در کشورهای جداگانه‌ی سرمایه داری و در ردیف سیستم این کشورها در تمام دنیا، کانون‌های سوسیالیسم در کشورهای جداگانه‌ی شوروی و سیستمی از این کانون‌ها در تمام جهان ایجاد شود که مبارزه‌ی بین این دو سیستم تاریخ بسط انقلاب جهانی را پر خواهد کرد. زیرا، به طوری که لنین می گوید:

« اتحاد آزادانه‌ی ملل در سوسیالیسم بدون مبارزه‌ی کم و بیش طولانی و سخت جمهوری‌های سوسیالیستی با دول عقب مانده غیر ممکن است. » ( به همان جا مراجعه شود ).

اهمیت جهانی انقلاب اکتبر نه فقط در آن است که این انقلاب نخستین گام بزرگی است که یک کشور برای ایجاد شکاف در سیستم امپریالیسم بر می دارد و اولین کانون سوسیالیسم در اقیانوس کشورهای امپریالیستی می باشد، بلکه در آن نیز می باشد که این انقلاب اولین مرحله‌ی انقلاب جهانی و پایگاه توانای بسط آتی این انقلاب را تشکیل می دهد.

بنابر این نه فقط کسانی که جنبه‌ی بین المللی انقلاب اکتبر را فراموش کرده، پیروزی انقلاب را در یک کشور پدیده‌ای صرفاً ملی و فقط ملی می دانند، ذی حق نیستند. بلکه آن کسانی هم که جنبه‌ی بین المللی انقلاب اکتبر را به یاد دارند ولی باز هم متمایلند این انقلاب را فاقد فعالیت و فقط وظیفه دار گرفتن کمک از خارج بدانند نیز ذی حق نیستند. در حقیقت امر، نه فقط انقلاب اکتبر نیازمند حمایت از طرف انقلاب کشورهای دیگر است، بلکه انقلاب آن کشورها هم محتاج به حمایت انقلاب اکتبر می باشد تا عمل سرنگونی امپریالیسم جهانی را تسریع کرده و به پیش سوق دهند.

۱۷ دسامبر سال ۱۹۲۴

در راه اکتبر

اداره‌ی نشریات دولتی ۱۹۲۵